

آموزش خلاق موانع و راهکارها

حسینعلی عودی / دوره جامع فرهنگ و علوم اسلامی

چکیده: آموزش، پایه اصلی تعلیم و تربیت است و شفاف‌سازی اهداف آموزشی، نقش موثری در رشد و گسترش فرهنگ آموزش در همه حوزه‌ها دارد. در این مقاله اهداف تربیتی در سه حیطه شناختی، عاطفی و روانی - حرکتی آمده است. سپس آموختنی‌های حیطه شناختی در شش سطح مورد بررسی قرار گرفته است. نویسنده در پی آن است که چهره مناسبی از آموزش به ویژه آموزش خلاق به خواننده ارائه دهد و در پایان نتیجه می‌گیرد که "فرق است بین یاددادن و یادگرفتن".

کلیدواژه: تعلیم و تربیت / حیطه‌های تربیت / عناصر آموزش / آموزش خلاق / تفکر خلاق / آموزش سنتی.

انجام موفقیت‌آمیز هر کار، مستلزم توجه دقیق به اهداف و استفاده از روشی مناسب برای رسیدن به آن اهداف است. در این مقاله در پی آنیم تا برای این پرسش که "هدف از آموزش چیست؟" و "راه و روش رسیدن به این هدف کدام است؟" پاسخی مناسب بیابیم.

دانشمندان تعلیم و تربیت اهداف تربیتی را در سه حیطه بررسی می‌کنند:

۱- حیطه شناختی: تغییراتی که در اثر تعلیم و تربیت در ذهن ایجاد می‌شود و ماهیت آنها دانش و معلومات است.

۲- حیطه عاطفی: آنچه به ارزش‌ها، نگرش‌ها و احساسات مربوط می‌شود.

۳- حیطه روانی حرکتی یا مهارت‌های حرکتی: از آنجا که در اکثر کلاس‌های آموزشی به حیطه شناختی پرداخته می‌شود ما نیز فقط به بررسی همین حیطه می‌پردازیم. معمولاً آموزش‌های حیطه شناختی منتهی به پیدایش توانایی‌های ذهنی می‌شود. در این حیطه "فهمیدن" به عنوان یک ابزار مؤثر نقش اصلی را بر عهده دارد. آموختنی‌های حیطه شناختی از آسان به مشکل تقسیم‌بندی شده، در شش سطح یا طبقه قرار می‌گیرند.

۱- دانش: پایین‌ترین سطح یادگیری در حیطه شناختی، کسب دانش و معلومات است، منظور از دانش این است که یادگیرنده بتواند از طریق یادگیری یا بازشناسی، شواهدی ارائه کند حاکی از اینکه اندیشه یا پدیده‌ای را که در جریان آموزش تجربه کرده، به خاطر سپرده است.

۲- درک و فهم: توانایی پی‌بردن به مفهوم یک مطلب و تبیین آن با جملاتی که شخص "خودش" می‌سازد، بی‌آن که بیان آن مطلب با مطالب دیگر چندان ارتباطی برقرار کند. یادگیری در این سطح مستلزم آگاهی از اصول و شرایط است.

۳- به کار بستن: توانایی کاربرد اصول علمی، فرضیه‌ها، قضایا و دیگر مفاهیم انتزاعی در وضعیت و موقعیت مناسب بدون این که هیچ‌گونه راه حلی ارائه شود. در این سطح وقتی به "فراگیر" مسأله تازه‌ای داده می‌شود مفاهیم انتزاعی مناسب آن را به کار گرفته، مسأله را حل می‌کند.

۴- تجزیه و تحلیل: در این سطح بر شکستن مطلب به اجزای تشکیل دهنده آن و یافتن روابط بین اجزا و نحوه سازمان‌یافتن آنها تأکید می‌شود.

۵- ترکیب: توانایی ترکیب عواملی که در مرحله تجزیه و تحلیل از همدیگر تفکیک شده بود، به طریق نو برای اخذ یک معنی جدید و نوظهور، بدین ترتیب فراگیر می‌تواند به شیوه جدید به نظریاتی خلاق و بدیع دست یابد.

۶- ارزشیابی و قضاوت: عالی‌ترین مرحله شناخت است که شامل قضاوت درباره امور، اطلاعات و حیت روش‌های روبه‌رو شدن با مسائل است.^۱

حال با توجه به این که یادگیری دارای سطوح مختلف است، در یک فرایند آموزشی مطلوب فعالیت‌های آموزشی باید تمام سطوح یادگیری را در نظر بگیرد، تا بتوان گفت، فراگیران موفق به یادگیری شده‌اند.

متأسفانه در فرایند فعالیت‌های آموزشی مدارس ما، اغلب معمولی‌ترین و شاید عمومی‌ترین هدف‌های آموزشی، کسب دانش و یادآوری است، و بر همین اساس غالباً اندازه‌گیری موفقیت‌های تحصیلی نیز به وسیله بازگفتن حقایقی که یادگیرنده به حافظه خویش سپرده است، صورت می‌گیرد.^۲

مدارس امروز با انتقال فراوان مفاهیم علمی و تمرین‌های تکراری بی‌معنا، فرصت اندیشیدن را از شاگردان گرفته‌اند. علاوه بر این تنها انتقال اطلاعات برای اندیشیدن کافی نیست. بلکه معلم باید شرایط اندیشیدن را ایجاد کند تا اندیشیدن ابزاری باشد که شاگردان باید به وسیله آن به شناخت صحیح برسند؛ این شناخت علمی صحیح، انسان را به یک باور تثبیت‌شده رسانده، در نهایت به انجام عمل منجر می‌شود. طرح زیر فرایند ایجاد باور را نشان می‌دهد.^۳

انتقال اطلاعات → شرایط تفکر → تفکر → شناخت بهتر → اعتقاد و باور → گرایش به سوی عمل → عمل در رفتار

بگذارید کمی بیشتر در این مورد بحث کنیم. از این به بعد چنین فرایندی را آموزش خلاق می‌نامیم. آموزش خلاق منجر به تفکر خلاق می‌شود. تفکر خلاق، به آن نوع فعالیت فکری گفته می‌شود که به حل مشکلات و مسائل سخت و حل‌نشده می‌پردازد یا برای مسائل حل‌نشده گذشته راه‌حل‌های جدید کشف می‌کند. چنین تفکری معمولاً به ابداع و اختراع منجر می‌شود.^۴

۱- شعبانی، حسن: مهارت‌های آموزشی و پرورشی، انتشارات سمت، ج ۷، ۱۶۸.

۲- همان، ۱۶۴.

۳- همان، ۷۸.

تفکر و اندیشه نیز احتیاج به شرایط خاص خود دارد، تنها با گفتن عبارت "فکر کنید" تفکر حاصل نمی‌شود. بلکه افراد جز در حالتی که با مسأله‌ای روبرو می‌شوند به فکر کردن نمی‌پردازند. پس وجود مسأله عامل مهمی است اما باید به گونه‌ای طرح شود که فرد علاقمند به حل آن باشد. معلم باید عشق به اندیشیدن را در شاگردان تقویت کند و شیوه اندیشیدن را به آنان بیاموزد.^۱

بهترین یادگرفتن‌ها وقتی اتفاق می‌افتد که یاددهنده فراگیران را با راهنمایی‌های کوتاه و مختصر رها کند تا خودشان یاد بگیرند، اجازه دهد با توانمندی‌هایی که دارند، پنجه نرم کنند، به تجربه‌های فردی و گروهی بپردازند، خودشان را پیدا کنند و سرانجام به خودباوری برسند نه به معلم باوری، "هدایت به خودباوری و خودیادگیری، جوهر هنر است". رساندن یادگیرندگان به مرز خودباوری و خودیادگیری آنها را وادار می‌کند جستجو کنند تا آنچه را که می‌خواهند یا دوست دارند و برایشان جذابیت دارد، یاد بگیرند. رسیدن به این مرز آغاز تشنگی برای آموختن است.^۲ این مسأله حتی در متون قدیمی و آثار گذشتگان نیز مشاهده می‌شود، چنانچه مولوی می‌گوید: سخن را فایده آن است که تو را در طلب آرد و تهییج کند، نه آن که مطلوب به سخن حاصل شود و اگر چنین بودی به چندین مجاهده و فنای خود حاجتی نبودی.^۳

ردپای این مسأله حتی در ضرب‌المثل‌ها مشاهده می‌شود، مثلاً در یک ضرب‌المثل معروف چینی یا ژاپنی آمده است:

"اگر یک ماهی به من بدهی، یک وعده غذا به من داده‌ای؛ اگر دو ماهی به من بدهی، دو وعده غذا داده‌ای؛ اما اگر ماهیگیری یادم بدهی، یک عمر مرا از غذا بی‌نیاز کرده‌ای."^۴

به نظر می‌رسد آن چه به نام آموزش و به نام یادگیری رخ می‌دهد، در اغلب موارد چیزی جز خاموش کردن تفکر، میراندن کنجکاوی و به بن‌بست کشاندن خلاقیت‌ها نیست، زیرا اغلب مدارس، فقط به ابزاری برای انتقال حداکثری از دانش و معلومات موجود به نسل جدید تبدیل شده است. و این به معنی جمود آموزش و مرگ خلاقیت در فرایند تعلیم و تربیت است. وقتی "حافظه‌محوری" حاکم می‌شود، درک منطقی، فهم درونی، کشف شهودی و خلق آنی تعطیل می‌گردد. آنگاه که به جای تشنه‌کردن، ذهن را سیراب از معلومات و دانسته‌های از قبل ایجاد شده می‌کنیم، مانع می‌شویم تا جوشش و کوشش درونی ایجاد شود، چرا که ذهن آدمی تنها در احساس مسأله است که آن را پی‌جویی می‌کند. اگر دانش‌آموزان را نسبت به حقایق تشنه و نیازمند کنیم آنها خود با شور و شوق و شغف به دنبال آن می‌گردند. سقراط چه زیبا گفته بود که هدف تربیت ایجاد نیاز به حقیقت است، نه ارایه حقیقت.^۵

۱- شعبانی، ۸۲

۲- رئوف، علی، یاد دادن برای یادگرفتن، انتشارات مدرسه، ج ۱، ۷.

۳- کریمی، عبدالعظیم، حکمت‌های گمشده در تربیت، انتشارات مؤسسه فرهنگی منادی تربیت، ج ۲، ۱۵۴.

۴- رئوف، ۳۹.

در این جاست که ضرورت بازنگری در روش‌ها، دیدگاه‌ها و از همه مهم‌تر لزوم بازبینی فلسفهٔ تعلیم و تربیت بیش از پیش احساس می‌گردند. بنابراین باید با صراحت بیان داشت:

- یاددادن با یادگرفتن متفاوت است.
- به حرکت درآوردن کودکان و به حرکت درآمدن آنها با هم تفاوت دارد.
- فرق است بین بیاداشتن کودکان و بیاداشتن آنها.
- فهماندن و فهمیدن در مفهوم کاملاً متفاوت است.^۱